

جواب مرحوم آخوند به اشکال مرحوم نهاوندی (مرحوم اصفهانی) در واجب معلق:

أن الإرادة تتعلق بأمر متأخر استقبالي كما تتعلق بأمر حالي و هو أوضح من أن يخفى على عاقل فضلا عن فاضل ضرورة أن تحمل المشاق في تحصيل المقدمات فيما إذا كان المقصود بعيد المسافة و كثير المئونة ليس إلا لأجل تعلق إرادته به و كونه مريدا له قاصدا إياه لا يكاد يحمله على التحمل إلا ذلك و لعل الذي أوقعه في الغلط ما قرع سمعه من تعريف الإرادة بالشوق المؤكد المحرك للعضلات نحو المراد و توهم أن تحريكها نحو المتأخر مما لا يكاد و قد غفل عن أن كونه محركا نحوه يختلف حسب اختلافه في كونه مما لا مئونة له كحركة نفس العضلات أو مما له مئونة و مقدمات قليلة أو كثيرة فحركة العضلات تكون أعم من أن تكون بنفسها مقصودة أو مقدمة له و الجامع أن يكون نحو المقصود بل مرادهم من هذا الوصف في تعريف الإرادة بيان مرتبة الشوق الذي يكون هو الإرادة و إن لم يكن هناك فعلا تحريك لكون المراد و ما اشتاق إليه كمال الاشتياق أمرا استقباليا غير محتاج إلى تهيئة مئونة أو تمهيد مقدمة ضرورة أن شوقه إليه ربما يكون أشد من الشوق المحرك فعلا نحو أمر حالي أو استقبالي محتاج إلى ذلك.

هذا مع أنه لا يكاد يتعلق البعث إلا بأمر متأخر عن زمان البعث ضرورة أن البعث إنما يكون لإحداث الداعي للمكلف إلى المكلف به بأن يتصوره بما يترتب عليه من المثوبة و على تركه من العقوبة و لا يكاد يكون هذا إلا بعد البعث بزمان فلا محالة يكون البعث نحو أمر متأخر عنه بالزمان و لا يتفاوت طولها و قصره فيما هو ملاك الاستحالة و الإمكان في نظر العقل الحاكم في هذا الباب و لعمرى ما ذكرناه واضح لا ستره عليه و الإطناب إنما هو لأجل رفع المغالطة الواقعة في أذهان بعض الطلاب.»

توضیح:

۱. بالوجدان إرادته تكويني به امور متأخره تعلق ميگيرد.
۲. چراکه آدمی به جهت اينکه إرادته کرده امر متأخر را، مقدمات آن را تحصيل می کند.
۳. اينکه تصور کرده اند إرادته از مراد منفک نمی شود به اين جهت است که:
۴. تصور کرده اند «إرادته محرک عضلات است و تحريك به سمت امور متأخره ممکن نیست» در حالیکه:
۵. مراد مختلف است و گاهی با حرکت عضله حاصل می شود و گاهی باید مقدمات آن را ابتدا ایجاد کرد.

۱. كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۰۲.



۶. پس حرکت عضلات گاهی مقصود بالذات است و گاهی مقدمه مقصود بالذات نیست (و تحریک باید نحو المراد باشد چه مراد بالذات و چه بالعرض).
۷. بل [تا اینجا مرحوم آخوند می فرمود إرادة، تحریک نحو المراد دارد ولی نحو المراد اعم است از به سمت خود مقصود و از به سمت مقدمات مقصود ولی از «بل» می فرماید اصلاً تحریک در مفهوم إرادة نیست]
۸. بلکه اینکه می گویند إرادة «شوق محرک» است، مرادشان بالاترین مرتبه شوق است و لو اینکه بالفعل تحریک نباشد.
۹. هذا [از اینجا مرحوم آخوند دارد إرادة تشریحیه شده و می گوید اگر هم در اراده تکوینییه بپذیریم که اراده از مراد جدایی نمی پذیرد ولی در اراده تشریحیه چنین نیست]
۱۰. هر امری به یک کار متأخر تعلق میگیرد؛ چراکه بالاخره مکلف این کار را در لحظاتی بعد از صدور امر انجام می دهد.

ما می گوئیم:

۱. چنانکه برخی از بزرگان گفته اند^۱ مرحوم آخوند در این عبارت سه مدعا دارند:
- الف) إرادة تکوینی از مراد منفک می شود چراکه از إرادة نسبت به ذی المقدمه، إرادة نسبت به مقدمه حاصل می شود.
- ب) تحریک عضلات در مفهوم إراد اخذ نشده است.
- ج) إرادة تشریحیه همیشه به یک کار متأخر تعلق میگیرد.
۲. چنانکه خواندیم مرحوم اصفهانی به نکته اول و دوم مرحوم آخوند پاسخ دادند که إرادة نسبت به مقدمه ناشی از شوق نسبت به مقدمه است و شوق نسبت به مقدمه ناشی از شوق نسبت به ذی المقدمه و نه اینکه ناشی از إرادة نسبت به ذی المقدمه باشد.

۳. در این باره دیدیم که امام هم مانند مرحوم آخوند بودند.

۴. به نظر می رسد در اینجا بتوان گفت که اگر گفتیم «شوق متصل به حرکت عضلات» إرادة است، حق با مرحوم اصفهانی است به این معنی که هر چقدر هم آدمی نسبت به کاری درآینده عزم داشته باشد، تا وقتی

۱. منتقى الاصول، ج ۲، ص ۱۵۶.



به خاطر آن خود را حرکت نداده است «إرادة» نکرده است (خلافاً لآخوند و امام) و اگر نکته دوم مرحوم آخوند را گفتیم که اساساً در مفهوم إرادة «محرک بودن» اخذ نشده است به این معنی که «شوق موکد» إرادة است ولو اینکه بالفعل به حرکت نیانجامد، در این صورت حق با امام و مرحوم آخوند است.

۵. اما نکته مهم آن است که همه قبول دارند که «شوق موکد» نسبت به ذی المقدمه علت پیدایش إرادة تکوینی نسبت به مقدمه است. اما اینکه این شوق موکد را إرادة بنامیم یا نه؟ بحث لغوی است.

۶. نکته سوم مرحوم آخوند سخن کاملی است.

جمع بندی: پاسخ ما به اشکال محقق نهاوندی

با توجه به اینکه گفتیم «ایجاب عبارت است از ایجاد بعث شدید اعتباری در افق نفس مخاطب (به این صورت که هیات امر، موضوع برای اعتبار مخاطب می‌سازد)»، می‌گوییم: وقتی امر جمله امر را بیان می‌کند (موضوع را پدید می‌آورد)، مخاطب با شنیدن آن، اعتبار می‌کند بعث شدید را. (که از آن مفهوم وجوب انتزاع می‌شود)

پس با صدور جمله وجوب محقق می‌شود، اما هیچ ملازمه عقلی بین این وجوب و حرکت عضلات مأمور (مخاطب) وجود ندارد (و لذا می‌توان مأمور عصیان کند) یعنی عقلاً لازم نیست که بلافاصله پس از پیدایش وجوب، مأمور به اتیان واجب اقدام کند.

پس ممکن است وجوب در زمان حال جعل شود اما واجب امری استقبالی باشد به این معنی که الآن بعث ایجاد شود ولی مأمور را به امر استقبالی بعث کند. پس از این جهت واجب معلق با اشکال عقلی مواجه نیست.

